

توجه نشان داد.^۹ تلاش‌های سیستان‌شناسی ایرج افشار محدود به مشاهدات میدانی او از منطقه و دیدن بناها و آثار کهن و نیز ارزیابی وضع معاصر آن نبود. زیرا افزون بر آن شماری از رساله‌ها و منابع مربوط به تاریخ سیستان به‌ویژه در دوره قاجار را تصحیح و منتشر کرد. یکی از آنها سفرنامه محمد ابراهیم خدابنده‌لو به سیستان در سال ۱۲۷۵ یا ۱۲۸۵ قمری است.^{۱۰} در مجلدات اخیر دفتر تاریخ و ستوده‌نامه نیز چند رساله درباره سیستان منتشر شده است.^{۱۱}

دلبستگی افشار به تحقیقات مربوط به شرق ایران محدود به مسافرت به سیستان نماند. او از همان آغاز به بلوچستان نیز مسافرت کرد. «زادگاه رستم» در «سفرنامه‌چه»، صص ۱۸۱-۱۸۵. محمد ابراهیم خدابنده‌لو، «روزنامه سفر خراسان و سیستان»، به کوشش ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، جلد دوازدهم، ۱۳۴۳، صص ۱۲۲-۱۴۴. تردید درباره تاریخ تألیف رساله از زنده‌یاد افشار است.

۹. نک: میرزا محمدجعفر قاجار، «کتابچه حالت سیستان»، به کوشش ایرج افشار، دفتر تاریخ، جلد اول، چاپ اول، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۸۰، صص ۱۶۳-۱۶۶؛ گمنام، «ولایت نیمروز بهجت‌اندوز» به کوشش ایرج افشار، پژوهش‌های ایران‌شناسی، جلد پانزدهم، (ستوده‌نامه) (۱) صص ۸۰-۸۸.

۱۰. نک: میرزا محمدجعفر قاجار، «کتابچه حالت سیستان»، به کوشش ایرج افشار، دفتر تاریخ، جلد اول، چاپ اول، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۸۰، صص ۱۶۳-۱۶۶؛ گمنام، «ولایت نیمروز بهجت‌اندوز» به کوشش ایرج افشار، پژوهش‌های ایران‌شناسی، جلد پانزدهم، (ستوده‌نامه) (۱) صص ۸۰-۸۸.

۱۱. نک: میرزا محمدجعفر قاجار، «کتابچه حالت سیستان»، به کوشش ایرج افشار، دفتر تاریخ، جلد اول، چاپ اول، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۸۰، صص ۱۶۳-۱۶۶؛ گمنام، «ولایت نیمروز بهجت‌اندوز» به کوشش ایرج افشار، پژوهش‌های ایران‌شناسی، جلد پانزدهم، (ستوده‌نامه) (۱) صص ۸۰-۸۸.

۱۲. برای نمونه نک: میرزا مهدی خان سرتیپ قاینی، «کتابچه سیاحتنامه بلوچستان»، به کوشش ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۸ صص ۱۷۲-۲۰۱. نیز «جغرافیا و تاریخ بلوچستان» بازنویسی خالقداد آریا، بازخوانی ایرج افشار در همان کتاب صص ۲۰۲-۲۷۸. در ادامه همین بخش افشار رساله دیگری در باره بلوچستان را نشر داد. «جغرافیای بلوچستان»، همان کتاب، صص ۲۹۳-۲۷۹. همچنین افشار سفرنامه عبدالحسین میرزا فرمانفرما به کرمان و بلوچستان را مستقل منتشر کرد. نک: مسافرت‌نامه کرمان و بلوچستان، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۸۳.

۱۳. برای نک: «کتابچه تحدید حدود سیستان و بلوچستان پانزدهم رجب ۱۲۸۸ ق/اول سپتامبر ۱۸۷۱ م» به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۸، صص ۲۹۴-۳۱۹. میرزا عبدالحسین منشی «اقبال الدوله»، روزنامه سفر سیستان در سال ۱۲۸۸ قمری «در دفتر تاریخ، جلد دوم، صص ۵۹۳-۶۸۰. محمود افضل‌الملک کرمانی، «کتابچه غفار» به (جغرافیای بلوچستان ایران)، به کوشش ایرج افشار با حواشی خالقداد آریا، دفتر تاریخ، دفتر سوم، چاپ اول ۱۳۸۷، صص ۱-۴۵. همچنین با تشویق افشار، عبدالرضا سالار بهزادی کتاب خویش درباره بلوچستان در قرن سیزدهم را در سلسله انتشارات بنیاد موقوفات افشار منتشر کرد و زنده‌یاد همایون صنعتی‌زاده مقاله‌ای از بریان اسپونر با عنوان «نام‌های جغرافیایی مکان‌های مکران ایران» را ترجمه و در پژوهش‌های ایران‌شناسی، جلد هجدهم به چاپ رساند.

«نه همانا که مرد»

علی صفری آق قلعه*



در مجلس بزرگداشتی که پس از درگذشت استاد افشار در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی برگزار شد سرسرای ساختمان را به نمایشگاهی از آثار قلمی - و به گفته خود استاد افشار «چاپ کرده‌های» - ایشان اختصاص داده بودند. با دیدن آن نمایشگاه بزرگ می‌شد به خوبی دریافت که خداوند، مهربانانه به زندگی استاد افشار چنان برکتی بخشیده بود که توانست یک‌تنه بیش از بسیاری سازمان‌های عریض و طویل به فرهنگ این مرز و بوم خدمت کند.

از آن مجلس با دوستانم محمد افشین وفايي و پژمان فیروزبخش بازگشتیم و سخنی خوش نمی‌بود جز یادهایی که از استاد افشار داشتیم و این بهترین دست‌آویزی بود که از آن اندوه بگریزیم. آن‌گاه که دوستان از خاطره‌هایشان بازمی‌گفتند می‌دیدم که دریافت‌ها و آموخته‌های ایشان با آنچه من از استاد افشار می‌دانستم بسیار نزدیک است. بعدها هم که در جلسه‌ای

* پژوهشگر و نسخه‌شناس



ایشان می‌شناختند؛ او به‌راستی بزرگوار بود.

نگاهی به زندگی و کارهای استاد افشار نشان می‌دهد که ایشان بی‌هیچ گزافه‌ی یکی از بزرگ‌ترین مدیران فرهنگی بود که تاریخ ایران به خود دیده است. من گمان می‌برم که راز این بزرگ‌مردی را باید در شیوه زندگی ایشان جست‌وجو کرد و از این روی است که می‌پندارم آگاهی از شیوه زندگی مردی چون استاد افشار برای امروزیان بسیار سودمندتر از دانستن سیرت *جلال‌الدین منکبرنی* یا *سیرت ابوعبدالله خفیف شیرازی/است*؛ چرا که او نه خیال سروری بر مردم را در سر می‌پخت و نه داعیه کرامات داشت. دانشی مردی بود که به ایران از دل و جان مهر می‌ورزید و شرافتمندانه باور خود را پاس می‌داشت.

برای نوشتن درباره شیوه زندگی استاد افشار باید آنها که آشنایی بیشتری با ایشان دارند قلم به دست گیرند. این کار بر دست چون منی که آشنایی کوتاهی با ایشان داشته‌ام چندان پر بار نخواهد بود؛ با این حال به سپاس‌گزاری از مهربانی‌هایی که استاد افشار در حق بنده نیز داشته‌اند در اینجا به برخی از نکاتی که در دیدارهای با ایشان دریافتم اشاره می‌کنم؛ باشد که در این میانه برای دیگران چیزی به قول ایشان «دست‌یاب» شود.

یکی از روزهای شهریورماه سال ۱۳۸۴ بود که نخستین بار با استاد افشار دیدار داشتم. مشغول کار بر روی *تحفة العراقین* خاقانی بودم و نیازمند به دست‌نویس کتابخانه ملی اتریش از این متن که توسط استاد افشار شناخته و شناسانده شده بود و شنیده بودم که تصویرش را در دسترس دارند و می‌خواهند آن را به شیوه نسخه‌برگردان منتشر کنند. از طریق آقای احمدرضا رحیمی ریس - که فهرست اتریش در انتشارات ایشان به چاپ رسیده بود - شماره تلفن استاد افشار را به دست آورده بودم و پس از تماس قرار گذاشتند که یک روز با ایشان دیداری داشته باشیم.

آن روز بخشی از کار *تحفة العراقین* را با خود همراه بردم و ایشان آن را دیدند و گفت‌وگوها و پرسش‌هایی درباره آن شد. پس از گفت‌وگوهایی پیشنهاد کردند که واژه‌ها و تعبیرات دیریاب متن را در کالبد مقاله‌ای بنویسم تا در یادنامه‌ای که برای علامه قزوینی منتشر خواهند کرد به چاپ برسد.

این پیشنهاد، تشویق بسیار بزرگی برای من بود و به‌راستی نیروی بیشتری برای دنبال کردن کار در خود می‌یافتم. اکنون

که می‌اندیشم می‌بینم که در آن پیشنهاد به‌ظاهر ساده می‌توان هدف‌های گوناگونی را یافت. مثلاً هدایت کردن یک نفر تازه‌کار به عوالم پژوهش و مقاله‌نویسی؛ یا اینکه این تازه‌کار بیاموزد که می‌تواند از یک کار تصحیحی، ویژگی‌های مهم و به‌واقع زبده آن اثر را بیرون کشید و به پژوهشگران ارائه کرد و مهم‌ترین هدف - لاقلاً از دیدگاه من - اینکه می‌دانستم دست کم یک بار دیگر نیز می‌توانم ایشان را ببینم و برای اینکه چنان دیدار و تشویقی تجدید شود باید تمام تلاش خود را به کار بندم.

شاید اگر آن روز ایشان بر نادرستی‌های کار من انگشت می‌نهادند به دنبال کار خود می‌رفتم و هیچ‌گاه به این عوالم پای نمی‌نهادم اما ایشان تجربه و شکیبایی رو‌بارویی با امثال من را داشتند و اگر جست‌وجو کنیم خواهیم دید بسیاری از بزرگانی که امروز در دنیای ایران شناسی قلم می‌زنند نخستین آثارشان را به تشویق و راهنمایی ایشان و در نشریاتی چون *راهنمای کتاب و آینده* به چاپ رسانیده‌اند.

در آن نخستین دیدار، من بیشتر با این امید نزد استاد افشار رفتم بلکه تصویری از نسخه وین را به دست بیاورم ولی ایشان گفتند که چون چاپ نسخه‌برگردان نسخه را ناشری منتشر خواهد کرد باید تا چاپ اثر صبر کنم. آن روز از این موضوع دلخور شدم و پیش خود می‌اندیشیدم که چرا ایشان با وجودی که می‌دانستند دارم روی آن متن کار می‌کنم از ارائه تصویر نسخه خودداری کردند. بعدها دریافتم که ایشان همیشه نسبت به تعهداتی که به کتابخانه‌ها و مراکز داشتند پایبند بودند و تصویر این‌گونه نسخه‌ها را پیش از چاپ به احدی - حتی کسانی که به آنها محبتی هم داشتند - نمی‌دادند. این پایبندی به پیمان‌ها از نکته‌های آموختنی از ایشان بود.

از ویژگی‌های استاد افشار واقع‌بینی ایشان بود و این ویژگی را در کارها و زندگی ایشان به‌خوبی می‌شد دید. همواره از آرمان‌گرایی‌هایی که کارها را راکد نگاه می‌دارد پرهیز داشتند اما آن‌گاه که می‌شد کاری را بهتر انجام داد هرگز آسان‌گیری نمی‌کردند. برای نمونه، میراث‌مکتوب بنا داشت که درسنامه‌ای را برای نسخه‌شناسی تدوین کند و این کار به بنده سپرده شد. از آنجا که استاد افشار از مجرب‌ترین کارشناسان این رشته در ایران بودند بنا شد که کار با نظارت و تأیید ایشان انجام شود. پس از مدتی بنده کار را در قالب متنی با ترتیب الفبایی موضوعات به پایان رسانیدم و خدمت ایشان بردم. کار را دیدند

علوی اشاره کرد که هر دو به دلایلی از ایران دور مانده بودند و استاد افشار از راه نامه‌نگاری با ایشان موجب شدند که دوستی‌هایی میان ایشان پدید آمده و به‌ویژه موجب شدند تا پیوند آنها-که در غربت به سر می‌بردند- با ایران به کلی بریده نشود. نگاهی به نامه‌های این هر دو به استاد افشار-که خوشبختانه در دو مجموعه به چاپ رسیده- نشان می‌دهد که استاد افشار چگونه ده‌ها سال این روابط را پایدار نگاه داشته‌اند. برای نمونه در بیشتر این نامه‌ها درخواست‌هایی از سوی جمال‌زاده و علوی مبنی بر فرستادن کتاب و مجلات ایران- به‌ویژه *راهنمای کتاب* و *بعدها/بینه*- درج شده است و با اینکه نامه‌های استاد افشار به آنان در دست نیست، فحواً نامه‌های آنان نشان می‌دهد که درخواست‌های ایشان همواره با پذیرش همراه بوده است.

از سویی نگهداری همین نامه‌ها موجب شده است تا بخشی از تاریخ فرهنگی دوره معاصر ایران حفظ شده و آثار و اسنادی ارزشمند از نویسندگان نام‌آور معاصر در دسترس پژوهشگران نهاده شود. این‌ها همه از هوشمندی‌های استاد افشار سرچشمه گرفته است.

نیک‌خواهی استاد افشار از ویژگی‌های اخلاقی مثال‌زدنی ایشان بود. اگر کسی در زمینه کاری مشکلی داشت و با ایشان درباره آن گفت‌وگو می‌کرد پس از اینکه اندکی درباره آن می‌شنیدند موضوع گفت‌وگو را تغییر می‌دادند به گونه‌ای که ممکن بود شخص تصوّر کند استاد افشار فردی بی‌تفاوت است. پس از مدتی می‌دیدید مشکل آن شخص حل شده یا در جایی مشغول به کار شده؛ بی‌اینکه بداند آن کار به پایمردی استاد انجام شده است.

آگاهی‌های گسترده‌ای که استاد افشار از بسیاری زمینه‌های ایران‌شناسی داشتند حاصل شناخت درست و واقع‌بینانه ایشان از وضعیت جامعه ایرانی بود و اینکه به‌درستی می‌دانستند مدیریت فرهنگی در سرزمینی با اندیشه‌ها و قومیت‌های گوناگون نیاز به اندیشه‌ای باز و دور از عصبیت دارد. این دیدگاه شاید به دلیل نگاه کتاب‌دارانه ایشان در سال‌های طولانی کار و مدیریت در کتابخانه‌ها یا سفرهایی که به جای جای ایران داشتند پدید آمده باشد اما هر چه هست موجب شد تا در دوره مدیریت ایشان به شاخه‌های گوناگون فرهنگ این سرزمین پرداخته شود؛ چه در زمینه نسخه‌های

و گفتند بهتر است که ساختار آن از ترتیب الفبایی به ترتیبی که پیشینیان هنگام تولید نسخه رعایت می‌کردند تنظیم شود. برای من که کار را پایان یافته می‌پنداشتم، این پیشنهاد نادلخواه بود چرا که می‌دانستم این کار با جابه‌جایی مدخل‌ها سامان نمی‌پذیرد و باید پژوهش‌های دیگری انجام و طرحی نو در انداخته شود. با این حال کار از نو و با آن دیدگاه آغاز شد و نتیجه نیز- به‌ویژه برای من که در آغاز آن را بیهوده و کم‌حاصل می‌پنداشتم- چشمگیر بود. اکنون که می‌اندیشم می‌بینم سخت‌گیری‌هایی از این دست بسیار سودمند بوده و موجب می‌شد که فرد به آنچه هست بسنده نکند و تلاش کند تا هر روز نسبت به روز پیشین پیشرفتی در کارش حاصل شود. آنها که به خانه استاد افشار رفت‌وآمد داشته‌اند می‌دانند که آن خانه جایگاهی برای دیدار پژوهشگران بود و من بسیاری از پژوهشگران و بزرگان این سرزمین را نخستین بار در خانه استاد افشار ملاقات کرده‌ام. هر بار که من خدمت استاد افشار می‌رفتم افراد دیگری نیز به دیدار ایشان می‌آمدند و تقریباً هیچ‌گاه آن خانه را خالی از مراجعه‌کننده ندیدم مگر در مواقعی که کاری ویژه در پیش بود. اکنون نمی‌دانم خانه‌ای که جایگاه دیدار و آشنایی بسیاری از پژوهشگران و منشأ پدید آمدن بسیاری از کارهای بزرگ فرهنگی بود پس از این چه سرنوشتی خواهد یافت. شاید بهتر باشد که یکی از مراجع فرهنگی با کسب اجازه و توافق خانواده استاد افشار آن خانه را به کاربردی متناسب با آن جایگاه نزدیک کنند.

بی‌گمان یکی از بزرگ‌ترین هنرهای استاد افشار مردم‌داری و دوستی‌های پایداری بود که در پدید آمدن آنها ایشان نقش عمده‌ای داشتند. این دوستی‌ها هر کدام به شکلی بوده است. برای نمونه دوستی با کسانی که در یک مقطع زمانی با استاد افشار همکاری یا رفت‌وآمد داشته‌اند. از نمونه‌های مثال‌زدنی آن می‌توان به دوستی ایشان با استاد منوچهر ستوده یاد کرد که اتفاقاً بنده ایشان را فقط یک بار و در خانه استاد افشار زیارت کردم. همچنین دوستی استاد افشار با استاد زنده‌یاد محمدتقی دانش‌پژوه و چه اندازه زیباست که این دوستی‌ها برای جامعه پژوهشی نیز اثراتی داشت و دست‌کم چند اثر کهن را استاد افشار با هر دوی این استادان تصحیح و منتشر کردند. اما این دوستی‌ها صرفاً با آنها که با ایشان رفت‌وآمدی داشتند خلاصه نمی‌شد. برای نمونه می‌توان به جمال‌زاده و بزرگ



خطی، چه در زمینه کتاب‌ها و مقالاتی که ایشان از خودشان یا دیگران منتشر کردند.

خاطر من هست یک روز که خدمت استاد افشار بودیم فرد دیگری نیز برای مشورت نزد ایشان آمده بود و خیال داشت پایان‌نامه دانشگاهی خود را در موضوعی بگذراند. استاد افشار نخست درباره اینکه پرداختن به آن موضوع سود چندانی برای جامعه ایرانی ندارد گفت و گو کردند و من در آغاز گمان می‌بردم که این باور نداشتن به موضوع، همراه با ناآگاهی از آن است اما آن‌گاه که سخن به جزئیات آن موضوع سوق پیدا کرد دریافتیم که به اندازه کافی از زوایای آن باخبر هستیم و آن انکار، بی‌پشتوانه آگاهی نبود.

همیشه چیزی بود که از ایشان بیاموزیم و به گفته یکی از دوستان حتی خاموش نشستن در کنار ایشان و نظاره کردن بر رفتارهایشان با آموختن همراه بود.

استاد افشار اهل شاگردپروری بودند اما از مریدپروری همواره پرهیز می‌کردند؛ از اینکه گروهی بیابند و از یک شخص بپیوستند و پس از آن مسابقه چالپوسی راه بیندازند. به همین دلیل هم نه خوشامدگویی کسی را می‌کردند و نه از خوشامدگویی‌های دیگران درباره خود خرسند می‌شدند.

یک ویژگی دیگر که به گمان من از بزرگ‌ترین ویژگی‌های رفتاری استاد افشار بود اینکه شخصیتی استوار، تلاشگر و باروحیه داشتند و هرگز از دشواری‌ها گلایه نمی‌کردند. این

روحیه موجب می‌شد تا هم خودشان با دشواری‌ها به خوبی رویاروی شوند و هم این روحیه را در اطرافیان ایجاد کنند.

آخرین باری که با استاد افشار دیدار داشتیم در خدمت آقای دکتر ایرانی و دوستان علی نویدی در بیمارستانی بود که استاد در آنجا بستری شده بودند. با اینکه وضع ظاهری ایشان نشان می‌داد که بسیار از بیماری رنج می‌برند اما وقتی که با ایشان گفت‌وگو می‌کردیم همچنان با همان روحیه سخن می‌گفتند و از کارهایی که برای چاپ به میراث مکتوب سپرده بودند و همین‌طور کارهای ما و مرکز می‌پرسیدند و همان تشویق‌ها که همیشه از ایشان سراغ داشتیم باز شنیده می‌شد. این گفت‌وگوها چنان بود که من باور داشتم ایشان از بستر این بیماری نیز به تندرستی بر خواهند خاست و باز از گفته‌های ایشان نیرو خواهیم گرفت. افسوس که سرانجام اوراد احباب کارگر نیامد و فرهنگ ایران زمین یکی از بزرگ‌ترین پشتیبانان خود را از دست داد.

سخن پایانی در این نوشته کوتاه و نارسا اینکه گاهی از خود در کنار استاد افشار یاد کرده‌ام؛ خوانندگان بزرگوار خواهند بخشید چرا که هستند نام‌آورانی که تنها یک بار با استاد ملاقات کرده‌اند و پس از درگذشت ایشان، عکس‌های ملاقاتشان را اینجا و آنجا به نمایش نهاده‌اند؛ پس شاگردی نزد استاد افشار برای چون منی که کم‌استاد دیده‌ام سرفرازی بزرگی خواهد بود و گفتنی.



چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

سید محمد طباطبایی بهبهانی*



مانندی برایش نمی‌شناسیم. خوشا به حالش که عزیز و منبع زیست و سربلند درگذشت.

بنده را فرمودند که چند سطر به یاد استاد افشار بنویسم. هر چند حضرتش را به نوشته‌های امثال بنده نیازی نیست ولی به پاسداشت مقام بلند استاد کلمتی چند بر سبیل عرض ارادت نوشته شد. معمولاً در این گونه نوشتارها به تبعیت از مقام علمی و خدمات فرهنگی شخص در گذشته می‌پردازند، اما بنده بر آن است که از لونی دیگر بنویسم تا در یاد استاد نیز

استاد ایرج افشار هم پرواز کرد و دیگر شاهد آثار جدید و مستمر وی در مجلات وزین و عرصه میراث مکتوب نخواهیم بود. تا ایران و فرهنگ ایران و تاریخ ایران هست، افشار هم هست. استاد از خوشبخت‌ترین‌های ایران معاصر است که تمام عمر را به خدمت راستین وطن به سر آورد و از روزی که خود را شناخت تا واپسین روزهای حیات کمر بسته ایران بود و فرهنگ ایران. و به راستی در این روزگار

* استاد یار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

